

شخصیت شیرین در منظومه خسرو و شیرین نظامی

نعمت‌الله پناهی^۱



چکیده

شخصیت شیرین در منظومه خسرو و شیرین نظامی محور این داستان محسوب است، اما به طور کلی هاله‌ای از ابهام این شخصیت را فرا گرفته است و وی شخصیت واحدی ندارد. این مقاله با بررسی الگو و پیش‌نمونه شخصیت شیرین، بر آن است که کلیت شخصیت شیرین، برآمده از سه شخصیت مجزاست:

- آفاق، همسر نظامی
 - شخصیت حکیمانه نظامی
 - پیش‌نمونه طبقاتی
- این نتیجه با بررسی سیر شخصیت شیرین در کلیت جریان داستان تحلیل و ثابت شده است.

کلیدواژه‌ها: شیرین، خسرو و شیرین، نظامی، آفاق، پیش‌نمونه.

پیش‌نمونه شیرین

پرفروغ‌ترین چهره داستان خسرو و شیرین، بی‌تردید «شیرین» است. نظامی در یک سیر صعودی و متعالی، شخصیت شیرین را چنان پرداخت می‌کند که بعد از او هر شاعری تحت تأثیر و عاجز از هر گونه آفرینش مشابهی بوده است. «قهرمان واقعی سرتاسر منظومه و نقطه مرکزی آن، بی‌گمان خسرو نیست، [بلکه] شیرین است»^۱ و شخصیت شغف‌انگیز شیرین پرداختی کامل و عالی دارد و تأثیر آن بر کل داستان غیرقابل انکار است. عوامل چندی در صورت‌نگری پیش‌نمونه^۲ شیرین دخیل‌اند که در اینجا بدانها می‌پردازیم.

یک. آفاق، همسر نظامی

درباره آفاق، شواهد تاریخی می‌گویند: «حاکم دربند‌کنیزی برای او (نظامی) فرستاد، این کنیز جوان که از طایفه قبحاق بود، آفاق نام داشت. نظامی او را به همسری برگزید. او را دوست داشت، ولی نتوانست مدت زیادی با او زندگی کند.»^۳ مرگ همسر محبوب او سبب شکست و دل‌رنجوری‌اش شد و از آنجا که «آفاق به کلبه فقیرانه نظامی سعادت‌ی راستین آورد، مهر و عشق نظامی به آفاق چنان شکوهمند و پرمعنا بود و زندگی مشترکشان چنان سعادتبار بود که شاعر پس از مرگ آفاق، مدت زمان درازی در حسرت خوشبختی از دست‌رفته خود می‌سوخت»^۴.

با توجه به سال مرگ آفاق (۵۷۶ق) و مدت تألیف خسرو و شیرین یعنی از سال ۵۷۱ تا ۵۸۷ق، بی‌تردید از دست دادن آفاق در این مدت ذهن و اندیشه نظامی را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد و مناسب‌ترین جای عقده‌گشایی و اندوه‌تنباهی این سوز و حسرت درونی، منظومه خسرو و شیرین است.

نظامی که شیرین را به لحاظ جوانب شخصیتی، نسخه‌بدلی از آفاق خود می‌داند، همواره با چشم حسرتبار، آن چنان که مولوی شمس را می‌نگریست، شیرین را پایه‌پای آفاق خود به اوج می‌کشاند.

آنجا که نظامی در پایان منظومه و در حالی که می‌خواهد از داستان نتیجه‌گیری کند، به

۱. برتلس، ی. ا. نظامی، شاعر بزرگ آذربایجان، ترجمه حسین محمدزاده صدیق، انتشارات پونده، چاپ اول (۹)، ص ۸۳.

2. prototype

۳. همو: ۲۸-۲۹.

۴. مبارز، ع. زندگی و اندیشه نظامی، اقتباس و برگردان ح. م. صدیق، توس، چاپ دوم، ۱۳۶۰، ص ۱۴.

طور صریح، شیرین را نه مثل آفاق، بلکه خود آفاق می‌داند:

تو کز عبرت بدین افسانه مانی
در این افسانه شرط است اشک راندن
به حکم آن‌که آن کم‌زندگانی
سبکرو چون بت قبحاق من بود
همایون‌پیکری نغز و هنرمند
پسرندهش درع و از درع آهنین‌تر
چه پنداری مگر افسانه خوانی
گلابی تلخ بر شیرین فشاندن
چو گل بر باد شد روز جوانی
گمان افتاد خود کافاق من بود
فرستاده به من دارای دربند
قباش از پس‌هرن تنگ‌آستین‌تر
ص ۶۹۹-۷۰۰، ب ۱۲۶-۱۳۱

نکته قابل توجه این است که نظامی، خودخواسته و ارادی، تک‌تک خصوصیات آفاق را به شیرین تسری می‌دهد و پا را از حد هم فراتر می‌گذارد؛ مثلاً با عمر بیش از پنجاه سالی که بنا بر اقوال^۱ از شیرین نقل می‌کنند، آوردن تعبیر «به حکم آن‌که آن کم‌زندگانی...» حداقل در مورد شیرین صدق نمی‌کند. به هر حال مهر نظامی به سوی آفاق است. این نیز تعجب‌آور نیست که این تمثال بر جنبه، از سوی نظامی، در شباهت با آفاق تصویر شده و یادگار مجسم عشق گردیده است.

دو. شخصیت حکیمانه نظامی

نظامی را ما به صفت «حکیم» می‌شناسیم. کلمه حکیم جامع علوم عقلی و دینی و اعتقادی است. دیدگاه حکیمی مانند نظامی در جای جای آثارش یعنی «هفت گنج» پیداست. در خسرو و شیرین نیز شخصیت آرمانی نظامی (شیرین) گاه زبان‌گویای وی می‌شود.

ابعاد شخصیت شیرین مثل عاشق و فادار، دلسوز، شجاع و... به لحاظ عقلی کاملاً در باب او صدق می‌کند؛ اما مواقعی پیش می‌آید که شیرین به تبیین امور دنیایی و اخروی می‌پردازد، گویی نقش یک حکیم فرزانه را بازی می‌کند. در این موارد شخصیت شیرین را نظامی تسخیر کرده است و شیرین کسی نیست جز خود نظامی؛ در واقع بخشی از پیش‌نمونه شیرین را نیز شخصیت خود نظامی پر می‌کند. به عنوان نمونه شیرین در مناظره‌ای پر دامنه، جواب‌هایی چنان قاطع و کوبنده و حکیمانه به خسرو می‌دهد که عقل حیران می‌ماند!!

بلی چون رفتنی شد زین گذرگاه ز خارا، به بریدن تا ز خرگاه
برین تن کو حمایل بر فلک بست به سرهنگی حمایل چون کنی دست

ص ۵۰۴، ب ۴۶-۴۷

این گونه شخصیت پردازی‌ها و سخنان حکیمانه، در جای جای منظومه، به ویژه با توجه به سیر صعودی شخصیت شیرین، در اواسط و اواخر منظومه پررنگ‌تر و غلیظ‌تر هم می‌شود؛ تا جایی که در سرانجام تراژیک این منظومه، شیرین نه فقط سخنان حکیمانه می‌گوید، بلکه به اراده نظامی عملاً جان خویش را هم در راه عشق فدا می‌کند.

سه. پیش نمونه طبقاتی

شخصیت هر فرد با محیط اطرافش رابطه تنگاتنگی دارد. محیط باز، موجب ذهن باز و محیط بسته سبب تنگ‌اندیشی است. نظامی برای آفریدن شخصیتی چون شیرین، کاملاً بدین امر واقف است. شخصیت شیرین بر ساخته محیط باز و امنی است که این چنین بارور و پرتکا پوست.

برتلس می‌گوید: «جالب توجه است که نظامی برای خلق تمثال شیرین از دنیای اسلام بیرون آمده و به مسیحیت قفقاز آن روزی توجه کرده است.»^۱

تأثیر محیط در دو منظومه خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی کاملاً مشهود است؛ چرا که «در دیار شیرین منعی بر مصاحبت و معاشرت مرد و زن نیست. پسران و دختران با هم می‌نشینند و با هم به گردش می‌روند و با هم در جشن‌ها و میهمانی‌ها شرکت می‌کنند.»^۲ اما در جامعه لیلی و مجنون اوضاع و احوالی تنگ‌نظرانه و محدود حاکم است. ارتباط‌ها محدود، نگاه‌های مشکوک تیز، حصارهای شخصیتی تو در تو، و محتسب به دنبال مست می‌گردد و...

این دو جامعه و طبقه متفاوت، به طور حتم شخصیت‌هایی متفاوت چون شیرین و لیلی را به بار خواهند آورد. نظامی با دقت در پیش‌نمونه طبقاتی شیرین، محیط و بستر مناسبی را برای شخصیتی چون شیرین تدارک دیده است، به طوری که به ادعای سعیدی سیرجانی «در سرتاسر داستان خسرو و شیرین ییتی و اشارتی به چشم نمی‌خورد که آدمیزاده‌ای خیرخواه

۱. برتلس: ۸۴.

۲. سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر، سیمای دو زن، نشر بیکان، ۱۳۷۷، ص ۱۲.

مصلحت‌اندیش به نهی از منکر برخاسته باشد و از عمل نامعقول شیرین انتقاد کرده باشد.^۱ البته این ادعا به طور مطلق قابل قبول نیست. به طور مثال مهین بانو، عمه شیرین، وقتی از عشق متقابل آن دو مطلع می‌شود، شیرین را از وصال با خسرو بر حذر می‌دارد و او را نصیحت می‌کند که

نباید کز سر شیرین زبانی
خورد حلوی شیرین رایگانی
فروماند تو را آلوده خویش
هوای دیگری گیرد فراپیش
چنای زی با رخ خورشید نورش
که پیش از نان نیفتی در تنورش...
پس مردان شدن مردی نباشد
زن آن کش جوانمردی نباشد

ص ۲۴۵-۲۴۹، ب ۱۴-۱۶ و ۲۳

اما محیط اجتماعی که شیرین در آن هست، محیطی است که «زبان زنان... از دست جور مردان غرب (در مقایسه بالیلی و مجنون) درازتر و گزنده‌تر است. در اینجا زن بودن و زیبا بودن لازمه‌اش بدبختی و محکومیت نیست؛ زن زیبای این دیار چیزی از شاه شاهانش کم ندارد که قصب بر سر و موی فروهشته را که از تاج مرصعی شاهی کم نمی‌داند، بی‌پروا سخن می‌گوید».^۲

فراموش نکنیم شخصیتی پرفروغ که نظامی می‌آفریند، در دوره‌ای است که کمترین ارزشی به زن نمی‌دهند؛ خود زن بودن مدرک جرم است. اما نظامی در یک محیط و اجتماعی کاملاً متفاوت شخصیت خود را می‌آفریند. «وی از احترام به زن، از شخصیت انسانی او، و از قهرمانی‌ها و شعور و ذکایش با قاطعیت سخن می‌گوید».^۳

پس به طور کلی آنچه به عنوان پیش‌نمونه شخصیت شیرین در سه محور خلاصه شد، مهم‌ترین و برجسته‌ترین عواملی می‌توانند باشند که نظامی در آفریدن شخصیت شیرین از آنها بهره برده است. هر چند موارد زیر و درشت دیگری نیز می‌توانند مؤثر باشند، اما این پیش‌نمونه‌ها یعنی آفاق (همسر نظامی)، شخصیت حکیمانه نظامی، پیش‌نمونه طبقاتی مهم‌تر از دیگر موارد به نظر می‌رسند.

فرآیند شخصیت شیرین در داستان

یک. شخصیت شیرین از نظر ادبیات داستانی شخصیتی پویاست؛ به عبارتی شخصیتی است که در جریان داستان دستخوش تغییر و تحولات عمده‌ای می‌شود. علل این تغییر و تحولات نیز در راستای اهداف داستان‌نویسی است. همچنین آنچه از کلیت داستان می‌توان نتیجه گرفت این است که شخصیت شیرین در ابتدای داستان، شخصیتی ساده^۱ است. «این نوع شخصیت‌ها هرگاه ظاهر می‌شوند به سهولت باز شناخته می‌شوند و دیده‌ی عاطفی خواننده، ایشان را تشخیص می‌دهد.»^۲

نظامی در نخستین گام ۳۲ بیت را در توصیف زیبایی‌های شیرین می‌آورد. این معرفی در مجموع بیانگر زیبایی‌های معمول و شاعرانه‌ی معشوق در ادبیات فارسی است:

پری‌دختی، پری بگذار ماهی	به زیر مقنعه، صاحب‌کلاهی
شب‌افروزی چو مهتاب جوانی	دل‌افروزی چو آب زندگانی...
شکرخند لبش را نوش خوانند	ولیعهد مهین بانوش خوانند

ص ۱۴۲، ب ۳۰-۳۱ و ۶۲

این اولین نمود شخصیتی است که ما از شیرین به ذهن می‌سپاریم. در ادامه وقتی شاپور برای جلب توجه شیرین نسبت به خسرو به ارمن می‌رود، شیرین را می‌بینیم که چون زیبارویی عشرت‌طلب و خوشگذران، همراه خیل کنیزکان و خدمتکاران خود در «چمنگاهی، گردش‌بیشه‌ای چند» مشغول تفریح و عیش و نوش و رقص و عشو و ناز است:

چو محرم بود جای از چشم اغیار	ز مستی رقصشان آورد در کار
گه این می‌داد بر گل‌ها درودی	گه آن می‌گفت با بلبل سرودی

ص ۱۷۵، ب ۲۴-۲۵

دو. عشق شیرین ناگهان با دیدن تمثال خسرو بر روی تنه‌ی درخت، گل می‌کند.

1. plat character

۲. فاستر، ای. ام، جنبه‌های رمان، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲.

به هر دیداری از وی مست می‌شد به هر جامی که خورد از دست می‌شد
چو می‌دید از هوس می‌شد دلش سست چو می‌کردند پنهان باز می‌جست
ص ۱۸۵، ب ۳۳-۳۴

همراهان شیرین آب سردی بر عشق بی‌مقدمه و هیجانی شیرین می‌ریزند. شاپور برای بار دوم و سوم کارش را تکرار می‌کند. در نهایت شیرین با دیدن تمثال خسرو، پرسیان پرسیان به طلب صاحب تمثال می‌رود؛ با یافتن شاپور نقاش، درد عشق خود را با او در میان می‌گذارد و در یک حرکت جسورانه به بهانه شکار، از پیش یاران مرکبش را تیز می‌کند و دور از چشمان مهین بانو، به سوی سرزمین موعود، مداین، می‌تازد تا جایی که «جهان را می‌نوشت از بهر پرویز».

نظامی کم‌کم شخصیت مورد علاقه خود را آماده تبدیل به یک تپ می‌کند. شیرین که در ابتدا شخصیتی خوشگذران و راحت طلب دارد، اکنون چون سالکی شده است که

رخش سیمای کم‌رختی گرفته فراج نازکش سستی گرفته
ص ۱۸۳، ب ۴۹

همین بیت پیش‌درآمدی است برای تبدیل شخصیت ساده به شخصیتی جامع. «شخصیت جامع معمولاً خواننده را به شیوه مقنع و متقاعدکننده‌ای، با شگفتی روبه‌رو می‌سازد»^۱ از شخصیت نازک مزاجی چون شیرین، بدون هیچ زمینه‌ای، کمتر انتظار می‌رود که «به کوه و بیشه» بزند.

شده شیرین در آن راه از بس اندوه غبارآلوده چندین بیشه و کوه
ص ۱۸۴، ب ۵۳

شیرین غبار تن را در چشمه‌ای می‌زداید، غافل از این‌که خسرو با حسرت، نظاره‌گر اوست. وقتی ناگهان چشمش به شخص ناشناس می‌افتد، عاملی به نام «شرم و حیا» که پیشتر هیچ نشانه‌ای از آن در وجود شیرین ندیده‌ایم، او را می‌پوشاند و از آنجا به سوی مداین می‌گریزد:

ز شرم چشم او در چشمه آب همی‌لرزید چون در چشمه مهتاب

عبیر افشاند بر ماه شبافروز به شب خورشید می پوشید در روز
ص ۸۹۲، ب ۶۲-۶۳

سه. شیرین که هنوز آن چنان به شخصیت آرمانی و روحانی تبدیل نشده، در دل هوس
«شکر آمیزی» با آن شخص ناشناس را نیز در سر می پروراند.

هوای دل رهش می زد که برخیز گل خود را بدین شکر در آمیز
ص ۱۹۴، ب ۸۴

ولی

دگر ره گفت از این ره روی برتاب روا نسبود نسمازی در دو محراب
ص ۱۹۴، ب ۸۶

تزلزل شخصیت قوام نیافته شیرین کاملاً پیداست. اما نظامی به هر ترتیبی که شده شخصیت
شیرین را بسی والاتر از اینها می داند که خود را ارزان بفروشد. شیرین سرانجام به مداین
می رسد. خسرو از بیم پدر از مداین به سوی ارمن گریخته است. پس از حوادث گوناگونی که
بر تعلیق داستان می افزایند، خسرو فرصت مناسبی برای دیدار شیرین پیدا می کند. شخصیت
شیرین در دیدار با خسرو شخصیت عاشق دلسوخته ای است که پس از هجرانی طولانی اینک
دیدار یار او را میسر شده است. مهین بانو به شیرین هشدار می دهد که

نباید کز سر شیرین زبانی خورد حلوای شیرین رایگانی
فروماند تو را آلوده خویش هوای دیگری گیرد فراپیش

ص ۲۴۵، ب ۱۴-۱۵

نکته جالب درباره علاقه مفرط نظامی به شخصیت شیرین در این قسمت است: پس از
نصیحت های مهین بانو و بیان تجربه های عاشقی اش و این که شیرین نباید، مثل «ده هزار
خوبروی» دیگر، بازیچه دست خسرو باشد، نظامی می گوید:

چو شیرین گوش کرد این پند چون نوش نهاد این پند را چون حلقه در گوش
دلش با آن سخن همداستان بود که او را نیز در خاطر همان بود
ص ۲۴، ب ۲۷-۲۸

آیا واقعاً شیرین این هشدارهای مهین بانو را به خاطر داشت؟
از شخصیت ساده و بی تجربه و خوشگذران شیرین بعید است که مثل مهین بانو عاقلانه رفتار کند، اما نظامی که نمی خواهد قهرمان مثالی اش از او ج بیفتد، می گوید: «که او را نیز در خاطر همان بود.»

چهار. به این ترتیب شیرین سوگند می خورد که «نخواهم شد مگر جفت حلالش» (ص ۲۴۶، ب ۳۰). خسرو و شیرین به چوگان بازی و تفریح وقت می گذرانند. نظامی در اینجا یکی دیگر از وجوه شخصیتی شیرین را یادآوری می نماید و آن چابک سواری و شجاعت اوست:

ملک زان ماده شیران شکاری شگفتی مانده در چابک سواری

ص ۲۴۹، ب ۶۴

در رویارویی های خسرو با شیرین، نظامی از شیرین یک شخصیت کاملاً محتاط و محافظه کار و در عین حال دوراندیش ارائه می دهد، به طوری که داد از دل خسرو بلند می شود:

شهنشه گفت کای بر نیکوان شاه جمالت چشم دولت را نظرگاه
بیا تا بامداد از اول روز شویم از گنبد پیروزه، پیروز...
نهاد انگشت بر چشم آن پریش زمین را بوسه داد و کرد شب خوش

ص ۲۵۱، ۷۹-۸۰ و ۸۴

در فرصت نزهتی که خسرو و شیرین به دست می آورند

خرامان خسرو و شیرین شب و روز به هر نزهتگهی شاد و دل افروز
ص ۲۵۵، ب ۲۷

شیرین که از شجاعت خسرو در کشتن شیر به وجد آمده است «ز بوسه دست شه را پر شکر کرد» (۲۸۵، ب ۱۹)؛ خسرو نیز فرصت را از دست نمی دهد و نخستین بوسه شکرین را از شیرین می گیرد:

لبش بوسید و گفت این انگبین است نشان دادش که جای بوسه این است
ص ۲۵۹، ب ۲۱

در ادامه، نظامی به مدد صور خیال، ابیاتی چند را به معاشقه خسرو و شیرین اختصاص می‌دهد. اما بیت قابل توجه و نکته‌ای که باز درباره شخصیت شیرین اهمیت دارد، این بیت است:

صنم تا شرمگین بودی و هشیار نبودی بر لبش سیمرخ را بار
ص ۲۶۰، ب ۳۲

نظامی خود متوجه است که درباره معاشقه خسرو و شیرین، شیرین را در بست در اختیار خسرو گذاشته است، تا جایی که

در آن ساعت که از می مست گشتی به بوسه با ملک همدست گشتی
چنان تنگش گرفته شه در آغوش که کردی قامتش را پرنیان پوش
ص ۲۶۰، ۳۳-۳۴

او برای این که بر دامن شخصیت آرمانی اش لکه ننگی ننشیند و منظورش را خدشه دار نکند، توجیه می‌نماید که این اتفاقات در حالت هوشیاری و خود آگاهی شیرین اصلاً اتفاق نمی‌افتد. حتی سیمرخ افسانه‌ای نیز اجازه ورود به لبش را ندارد؛ یعنی این که این کارها محال است. اما آیا نمی‌توان پرسید در حالت مستی اتفاق افتادن را چه توجیهی است؟ اصلاً اساس این کارها در حالت بی‌خوشی است و گرنه در حالت هوشیاری محلی از اعراب ندارد.

پنج. می‌بینیم که نظامی برای جانبداری از شخصیت شیرین به هر توجیهی، ممکن یا ناممکن، دست می‌زند تا قهرمانش را در برج عاج نگه دارد.

در آنجا هم که خسرو طلب وصال از شیرین می‌کند، شیرین هر چند در ظاهر به خواسته او جواب منفی می‌دهد، اما در دلش غوغایی است:

سرش گبر سرکشی را رهنمون بود تقاضای دلش یا رب که چون بود
ص ۲۷۷، ب ۳۲

نظامی شیرین را چون عاشق طنازی توصیف می‌کند که بنا بر عشوه و ناز با خسرو می‌گذارد و با اصرار خسرو بر شدت لجبازی‌اش افزوده می‌شود. نظامی که منتظر چنین فرصتی است، بیست بیت را از زبان شیرین می‌گوید: سخنانی کاملاً اخلاقی که گاهی نیز رنگ حکیمانه به خود می‌گیرد و این از پیش‌نمونه شخصیت خود نظامی نشئت گرفته است:

مجو آبی که آبم را بریزد نخواه آن کام کز من برنخیزد
 کزین مقصود بی مقصود گردهم تو آتش گشته‌ای من عود گردهم
 ص ۲۸۴، ب ۹۶-۹۷

جهان نیمی ز بهر شادکامی است دگر نیمی ز بهر نیک‌نامی است
 همان بهتر که از خود شرم داریم بدین شرم از خدا آزریم...
 زن افکندن نباشد مرد رایی خودافکن باش اگر مرد خدایی
 ص ۲۸۴، ب ۱۰۱-۱۰۲ و ۱۰۴

عاقبت، پس از خواهش و انکار متقابل، شیرین شرط وصال خود را به دست آوردن «ملک پادشاهی» خسرو می‌داند:

تو ملک پادشاهی را به دست آر که من باشم اگر دولت بود یار
 ص ۲۸۹، ب ۱۵۶

شیرین نتیجه این عمل مبتکرانه و کفران نعمت را با مفارقت دردناکی پس می‌دهد. خسرو به روم می‌رود و دختر قیصر روم، مریم، را به همسری انتخاب می‌کند.

شش. نظامی در بخش «زاری کردن شیرین از مفارقت خسرو» شخصیت عینی تری به شیرین می‌دهد. ناراحتی و سوز عشق درونی‌اش و نهمی که بر خود می‌زند، یک انسان دارای گوشت و پوست و خون و استخوان را به ذهن متبادر می‌سازد؛ انسانی که در عشق شکست خورده است و خود را مقصر می‌داند:

تن از بی‌طاقتی پرداخته زور دل از تنگی شده چون دیده مور
 گهی از پای می‌افتاد چون مست گهی دستارچه بر دیده می‌بست
 گهی دل را به نفرین یاد می‌کرد ز دل چون بی‌دلان فریاد می‌کرد...

گهی با بخت گفתי کای ستمکار
 نکردی تا تویی، زین خوبتر کار
 مرادی را که دل بر وی نهادی
 به دست آوردی و از دست دادی
 ص ۲۱۲، ب ۲۲-۲۴، ص ۲۱۳، ب ۶-۵

این موارد از جمله موارد استثنایی است که نظامی سعی کرده است به درون شخصیت داستان نقب بزند و احساسات پنهانی وی را، هر چند سطحی، بروز دهد. به نظر می‌رسد نظامی از روی قصد و هدفی خاص، به زاری و دلسوختگی شیرین اشاره دارد. شاید این کار نظامی که بنمایه‌های عرفانی نیز دارد، برای تکامل بخشیدن شخصیت شیرین باشد. این گونه درد و رنج‌ها، لازمه شخصیت متعالی داشتن است؛ درد باید کشید تا لذت عشق را دریافت: «مرد را دردی اگر باشد خوش است» (مولوی). آنجایی هم که مهین بانو را به شکیبایی دعوت می‌کند، بیانگر همین مسئله است.

کنون وقت شکیبایی است مشتاب
 که بر بالا به دشواری رود آب
 ص ۳۱۵، ب ۴۷

هفت. برجسته‌ترین ویژگی شخصیتی شیرین در «بر تخت نشستن پس از مرگ مهین بانو» است. با پادشاهی شیرین:

به انصافش خلاق شاد گشتند
 ز هر دروازه‌ای برداشت باجی
 ز مظلومان عالم جور برداشت
 مسلم کرد شهر و روستا را
 ز عدلش باز با تیهو شده خویش
 رعیت هرچه بُد از دور و پیوند
 فراخی در جهان چندان اثر کرد
 فراخی‌ها و تنگی‌های اطراف
 همه زندانیان آزاد گشتند
 نجست از هیچ دهقانی خراجی
 همه آیین جور از دور برداشت
 که بهتر داشت از دنیا دعا را
 به یکجا آب خورده گرگ با میش
 به داد و عدل او خوردند سوگند
 که یک دانه غله صد بیشتر کرد
 ز عدل پادشاه خود زند لاف

ص ۳۲۴-۳۲۵، ب ۳-۱۰

نظامی به یکباره شیرین را به مرتبه حکیمی می‌رساند که جامعه مدنی مورد نظر افلاطون را بنیانگذاری کرده و خود بر اریکه قدرت آن تکیه زده است. فروغ شخصیت شیرین در این بخش آن چنان به چشم می‌آید که به یکباره عشق حزن‌انگیز شیرین را از خاطر می‌زداید.

اما نظامی دوباره شیرین را از اوج به واقعیت پیوند می‌دهد، چرا که رقیب سرسختی چون مریم پیش روی دارد:

چو شیرین در چنین تلخی خبر یافت نفس را زین حکایت تلخ‌تر یافت
ص ۳۲۵، ب ۱۷

و عجا شیرینی که جامعه مدنی را بنیان می‌نهد، در کار خویش

ز دل‌کوری به کار دل فرو ماند در آن محنت چو خر در گل فرو ماند
ص ۳۲۶، ب ۱۸

شخصیت شیرین در رقابت با مریم ناشی از همان حسادت‌ها و خصصت‌های زنانه است. مریم که به هیچ وجه حاضر نیست شیرین را در کنار خسرو ببیند، تهدید به خودکشی می‌کند. از طرفی خسرو آنقدر عاقل است که مریم را بر شیرین ندهد! شیرین در این جریان شخصیتی است که حاضر به هیچ‌گونه خواری و سازگاری نیست. او در جواب شاپور می‌گوید:

برآوردی مرا از شهرداری همی خواهی که از جانم برآری
من از بی‌دانشی در غم فتادم شدم خشک از غم، اندر یم فتادیم...
کسادی چون کشم، گوهرنژادم نخوانده چون روم، آخر نه بادم
چو ز آب حوض ترگشته است زینم خطا باشد که در دریا نشینم
چه فرمایی دلی با این خرابی کنم بسا ازدهایی هم‌نقابی
چو آن درگاه را در خور نیستم به زور آن به بود کز در نیستم
ص ۳۵۲، ب ۲۰-۲۱ و ۲۴-۲۷

بدین ترتیب کسر شأن خود می‌داند که هووی چون مریم را تحمل کند و با تمثیل جالبی می‌گوید:

ترازو را دو سر باشد نه یک سر یکی جو در حساب آرد یکی زر
ترازویی که ما را داد خسرو یکی سر دارد، آن نیز پر جو
ص ۳۵۲، ب ۳۶-۳۷

شیرین که چندی پیش آن همه ناز و عشوه و افاده می‌فروخت، اکنون با درماندگی تمام خود

را سرزنش می‌کند و با پریشان‌گویی و پرخاش، از برخورد خسرو گله می‌کند و حتی خود را تا مرتبه سگ پایین می‌آورد:

گرفتم سگ صفت کردندم آخر
سگ از من به بود گر تا توانم
شوم پیش سگ اندازم دلی را
دل آن به کور در آن کس وانیند
مرا خود کاشکی مادر نژادی
به شیر سگ نپروردندم آخر
فریش را چو سگ از در نرانم
که خواهد سگدل بی‌حاصلی را
که در سگ بیند و در ما نبیند
وگر زادی به خورد سگ بدادی

ص ۳۵۴، ب ۴۹-۴۵

هشت. به طور یقین این نقش بازی کردن‌ها چیزی جز «رموز دلبری» نیست. آری، عشق تمامیت‌خواه است. شیرین یا خسرو را با تمام وجود می‌خواهد یا هیچ. نظامی دوست ندارد شیرین را بی‌سروصدا و با خواری و درماندگی، همچون لیلی و مجنون، تسلیم خسرو و هووی تازه از راه رسیده کند، چرا که «شیرین دخترک مغرور لجبازی است که جسورانه پنجه در پنجه سرنوشت می‌سازد و در نبرد با شاهنشاه قدرتمند و بلهوسی چون پرویز همه استعدادها و امکانات خود را به کار می‌گیرد و با تقوایی آگاهانه و غروری برخاسته از اعتماد به نفس، رقیبان سرسختی چون مریم و شکر را از صحنه می‌راند»^۱.

شیرین که سخت از دست خسرو به تنگ آمده است همه خواسته‌های بحق خود را از طریق شاپور به گوش خسرو می‌رساند و در پایان با کنایه‌ای شاپور را به نزد خسرو روانه می‌سازد:

بدین سان گرچه شیرین است رنجور
ز خسرو باد دایم چشم بد دور
ص ۳۶۷، ب ۱۷۰

شاپور نیز جانبدار شیرین است که به او می‌گوید:

که از تدبیر ما رای تو بیش است
همه گفتار تو بر جای خویش است

ص ۳۶۷، ب ۱۷۲

نظامی در صحنهٔ اولین برخورد فرهاد با شیرین و تقاضای جوی کردن، آن چنان پرداختی به شخصیت شیرین می‌دهد که فرهاد مدهوش و حیرت‌زده می‌شود، تا جایی که حتی از شنیدن سخنان و درک آنها نیز عاجز است:

ز شیرین گفتن و گفتار شیرین
سرخ‌ها را شنیدن می‌توانست
شده هوش از سر فرهاد مسکین
ولیکن فهم کردن می‌ندانست

ص ۳۷۵، ب ۵۶-۵۵

نه. البته هدف نظامی از پرداختی این چنین پرجاذبه بی‌دلیل نیست. خوار و زبون شدن و بی‌حرمتی قهرمان آرمانی نظامی باید جبران شود؛ چه کسی بهتر از عاشق دلسوخته و پاکبازی چون فرهاد که حاضر است همهٔ بود و نبودش را بی‌دریغ تقدیم معشوقی چون شیرین کند. پس از آن همه ناملایماتی که شیرین دیده و سرزنش‌هایی که شنیده، اکنون وقت آن است که سرش را بالا بگیرد و فرهاد را شیفته و مجذوب سازد، تا جایی که

گرفته کوه و دشت از بی‌قراری
و زو در کوه و دشت افتاده زاری

ص ۳۷۸، ب ۷

اصولاً شیرین نیز که مورد بی‌حرمتی و بی‌توجهی خسرو قرار گرفته، چاره‌ای ندارد که عاشقی دیگر برای خود دست و پا کند تا هم خسرو را بر سر غیرت آورد و غیرمستقیم به او بفهماند که چه گوهری را از دست داده است و هم زهرچشمی از او بگیرد. همین طور هم می‌شود. نظامی می‌گوید:

ملک چون گوش کرد این داستان را
دو هم‌میدان به هم بهتر گرایند
چو نقدی را دو کس باشد خریدار
دل خسرو به نوعی شادمان گشت
به دیگر نوع غیرت برد با یار
هوس در دل فزود آن داستان را
دو بلبل بر گلی خوشتر سرایند
بهای نقد بیش آید پدیدار
که با او بی‌دلی همداستان گشت
که صاحب‌غیرتش افزود در کار

ص ۳۸۷، ب ۱۴-۱۰

از طرفی فرهاد آن چنان مقهور شخصیت و عشق شیرین شده است که خسرو را در گفت‌وگو

عاجز می‌کند (مناظره خسرو و فرهاد). خسرو به ناچار کار به نظر محالی را به او می‌سپارد و نکته جالب این‌که از شیرین مایه می‌گذارد و فرهاد را به جان شیرین سوگند می‌دهد:

به حق حرمت شیرین دل‌بند کزین بهتر ندانم هیچ سوگند
که با من سر بدین حالت در آری چو حاجتمندم این حاجت بر آری

ص ۳۹۸، ب ۲۷-۲۸

۵۵. «جواب نامه شیرین به خسرو جهت تعزیت مریم به طریق طنز» نیز نشان از شخصیت باریک‌بین و نکته‌سنج شیرین دارد که نظامی در اینجا نیز از پیش نمونه شخصیت خود^۱ سود برده است. خسرو با خواندن نامه تازه می‌فهمد که

به دل گفتم جواب است این نه جنگ است کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است

ص ۴۰۵، ب ۴۱

ضمناً شیرین در جواب‌های لطایفی نهفته دارد که صریح‌ترین پیام آن فراغت خاطر از مرگ رغیث مریم و فتح بابی دوباره برای قصه عشق است؛ اما روز از نو روزی از نو: شیرین باز هم ناز بنیاد می‌کند.

می‌توان گفت بارزترین ویژگی شخصیتی نهفته در وجود شیرین، غرور و طنازی است. شیرین شخصیتی است که می‌خواهد که تغییر و تحولاتی اساسی در شخصیت خسرو ایجاد کند؛ هر چند سوگندی را هم که پیش مهین بانو خورده است، آویزه گوش دارد و جز به وصلت رسمی تن در نمی‌دهد. اما به نظر می‌رسد نظامی می‌خواهد با پیش کشیدن حوادث و وقایع گوناگون از جمله داستان فرهاد، رقیبی به نام مریم، و همچنین قضیه شکر اصفهانی، ضمن استفاده از شگرد داستانی «طرح و توطئه»^۲ شیرین را کم‌کم به نقطه اوج برساند. پس یکی از دلایل تعلل شیرین و ناز و عشوه‌اش همین مسئله است.

۱. به بخش پیش‌نمونه شیرین در همین مقاله مراجعه شود.

۲. «موقعی که راوی به عنوان دانای کل با شخصیت‌ها روبه‌رو می‌شود، خود به خود اسکلت طرح و توطئه به وجود می‌آید... در داستانی که راوی آن به عنوان دانای کل نقش خود را بازی می‌کند، طرح و توطئه مربوط به جدال‌های درونی و یا درباره شخصیت اصلی دیگر فقط مطالب محدودی می‌داند و به انتظار نشسته است تا عملیات بعدی از او سر بزنند و او از خود عکس‌العملی نشان دهد. طرح و توطئه از عمل و عکس‌العمل ناشی می‌شود» (قصه‌نویسی، رضا براهنی، ۲۲۲-۲۲۳).

یازده. شایان توجه است که نظامی بدون لحاظ سبک کارش، که بدان در بحث تیپ‌سازی اشاره شد، عمدتاً منعکس‌کننده جدال‌های بیرونی شخصیت است تا درونی؛ با این حال در جریان داستان مریم و خسرو و شیرین، نظامی بیشترین سعی خود را در توصیف جدال‌های درونی این شخصیت به کار گرفته است. در جواب‌هایی که خسرو و شیرین به یکدیگر به طریق طنز می‌دهند، کاملاً منطبق به ویژگی «طرح و توطئه» است که فی‌نفسه از طنزی برخوردار است،^۱ و نظامی هوشمندانه این شگرد را به کار برده است.

پس از شخصیت مریم، به عنوان یکی از عوامل طرح و توطئه، نظامی شکر را به صحنه می‌آورد. داستان شکر اصفهانی اصولاً زائد به نظر می‌رسد، چراکه به قول داستان‌نویسان در پیشبرد حوادث داستانی رابطه علی و معلولی ایجاد نمی‌کند؛ یعنی حتی می‌توان آن را از کلیت داستان حذف کرد. اما به نظر می‌رسد نظامی که در همه جا سعی در مهم جلوه دادن شخصیت شیرین دارد، اینجا نیز با به صحنه آوردن شخصیتی فرعی چون شکر، می‌خواهد شخصیت اصلی خود، شیرین، را پرفروغ‌تر جلوه دهد. ابیات زیر که نظامی در پایان قصه شکر اصفهانی می‌گوید، تبیین‌کننده همین موضوع است:

سوی شهر مداین شد دگر بار	شکر با او به دامن‌ها شکر بار
به شکر عشق شیرین، خوار می‌کرد	شکر شیرینی بر کنار می‌کرد
چو بگرفت از شکر خوردن دل شاه	به نوش آباد شیرین شد دگر راه
شکر در تنگ شه تیمار می‌خورد	ز نخلستان شیرین خوار می‌خورد
شه از سودای شیرین شور در سر	گدازان گشته چون در آب شکر
چو شمع از دوری شیرین بر آتش	که باشد عیش موم از انگبین خوش
کسی کز جان شیرین باز ماند	چه سود ار دهن شکر فشانند
شکر هرگز نگیرد جای شیرین	بچربد بر شکر حلوائ شیرین
چمن خاک است چون نسرين نباشد	شکر تلخ است چون شیرین نباشد
مگو شیرین و شکر هست یکسان	ز نی خیزد شکر، شیرینی از جان

ص ۴۶۹، ب ۱۱۳-۱۲۲

دوازده. نظامی به صراحت و زیبایی تفاوت‌های اساسی شکر و شیرین را بر می‌شمارد. دقت

در این تعبیر نشان می‌دهد که نظامی کم‌کم می‌خواهد شیرین را در هاله‌ای از معنویت بیوشاند و این در ادامه داستان از لحن کلام نظامی هویدا است؛ آنجا که شیرین تنها مانده است، خالص‌ترین مناجات خود را همچون عارفی تمام‌عیار، بر زبان می‌آورد:

دل شیرین در آب شب خیره مانده چراغش چون دل شب تیره مانده
ص ۴۷۸، ب ۲۶

شبا امشب جوانمردی بیاموز مرا یا زودکش یا زود شو روز
ص ۴۷۹، ب ۳۶

من آن شمعم که در شب‌زنده‌داری همه شب می‌کنم چون شمع زاری
ص ۴۸۰، ب ۳۹

مناجات شیرین در دل شب که از آن به «شب‌زنده‌داری» تعبیر شده، جز از شخصیتی عارف مسلک بر نمی‌آید.

خسرو یا «به قصد شیرین راندن» عشق مجدد خود را به شیرین ابراز می‌دارد؛ اما این بار خسرو با شخصیت کاملاً متفاوت شیرین روبه‌روست. نظامی از همان اول این را گوشزد می‌کند:

ز عشق او که یاری بود چالاک ز کرسی خواست افتادن سوی خاک
زبان بگشاد با عذری دلایز ز پرشش کرد بر شیرین شکرریز
ص ۴۹۸، ب ۵-۴

گفت‌وگوی خسرو و شیرین با یکدیگر که نظامی بیش از پانصد بیت صرف آن کرده است، درد دل دامنه‌دار این دو دل‌سپرده است. خسرو از ناز و عشوه شیرین گله می‌کند، شیرین هم شخصیت مغرور خود را بر شیرین تحمیل می‌کند. شیرین که حساب خود را پاک می‌داند، می‌خواهد به طور غیرمستقیم به خسرو بفهماند که «عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد». مثلاً شیرین در جایی به خسرو می‌گوید:

هنوزت در سر از خواهش غرور است دریغاکین غرور از عشق دور است
نیاز آرد کسی کو عشقباز است که عشوه از بی‌نیازان بی‌نیاز است

نسازد عاشقی بر سرفرازی که بازی بررتابد عشقبازی
در این گرمی که باد سرد باید دل آسان است، با دل درد بساید
ص ۳۱۵، ب ۱۰-۷

نکته قابل توجه این که نظامی با حساسیت خاصی سخنان شیرین را بازگو می کند؛ کلمات او لحن حکیمانه و عارفانه دارند. مثلاً شیرین درباره خسرو می گوید:

نه عشق آن شهوتی باشد هوایی کجا عشق و تو ای فارغ، کجایی
ص ۵۲۴، ب ۱۶

این حرف از دهان کسی بیرون می آید که خود در ابتدای داستان از زمره خوشگذرانان و عشرت طلبان بود. اما در این مرحله بیشترین تأکید و پافشاری شیرین در گفت و گویش با خسرو بر همین نکته و زدودن روحیه عشرت طلبانه خسرو است. شیرین می گوید:

شکر خوردی و شیرین نیز خواهی شکار ماه کن یا صید ماهی
هوای قصر شیرینت تمام است سرکوی شکر دانی کدام است
ص ۵۲۷، ب ۳۹-۴۰

باز هم تلاش خسرو کارگر نمی افتد و در پایان

چو خسرو دید کان معشوق طنناز ز سر بیرون نخواهد کرد آن ناز
ص ۵۴۷، ب ۱

چون نمی تواند به قصر شیرین راه یابد، نومیدانه برمی گردد و «شکایت کرد با شاپور بسیار». از طرفی شیرین که احساس می کند بیش از اندازه ناز و عشوّه فروخته است، سوار بر گلگون به شکارگاه خسرو می آید و شاپور را در جریان کار قرار می دهد:

دو حاجت دارم و در بند آنم بر آور زان که حاجتمند آنم
یکی چون شه طرب را گوش گیرد جهان آواز نوشانوش گیرد
مرا در گوشه ای تنها نشانی بگویی راز من شه را نهانی
بدان تا لهُو و نازش را ببینم جمال جان نوازش را ببینم
دوم حاجت که چون یابد به من راه به کاوین سوی من بیند شه شاه

ص ۵۷۴-۵۷۵، ب ۳۷-۴۱

این بار شیرین شخصیت خود را در زیر نقاب نکیسا بروز می‌دهد. در این گفت‌وگوی غیرمستقیم و در قالب نکیسا (از طرف شیرین) و بارید (از طرف خسرو) باز هم شخصیت انحصارطلبانه عشق شیرین نسبت به خسرو دیده می‌شود:

تو را آینه، چشم چون منی بس که ننماید بجز تو صورت کس
ص ۶۰۲، ب ۱۲

این بار سخنان شیرین معتدل‌تر و عاشقانه‌تر است. گویی خسرو از آزمون عشق، روسفید بیرون آمده است که شیرین این چنین خود را از کاخ غرورش به درگاه خسرو نازل می‌کند. پس از گفت‌وگوهای طولانی، سرانجام

حکسایت بسرگرفته شاه و شاپور جهان دیدند یک سو نور در نور
پری پیکر برون آمد ز خرگاه چنان کز زیر ابر آید برون ماه
چو عیاران سرمست از سر مهر به پای شه درافتاد آن پریچهر
چو شه معشوق را مولای خود دید سراو به زیر پای خود دید
ز شادی ساختش بر فرق خود جای که شه را تاج بر سر به که در پای
ص ۶۱۹، ب ۱۰۵

خسرو به مهم‌ترین شرط شیرین نیز تن در می‌دهد:

بسی سوگند خورد و عهدها بست که بی‌کاوین نیارد سوی او دست
ص ۶۱۹، ب ۱۴

و در فضایی روحانی

سخن را نقش بر آیین او بست به رسم موبدان کاوین او بست
چو مهدش را به مجلس خاصگی داد درون پسرده خاصش فرستاد
ص ۶۳۰، ب ۳۷-۳۸

سبزه. شخصیت شیرین بعد از پیوند با خسرو، وارد مرحله جدیدی می‌شود. اینک شیرین که عاشق خویش (خسرو) را از هفت خوان عشق عبور داده است، در مقام ناصح به او می‌گوید:

ز نزهت بود روزی با دل افروز
سخن در داد و دانش می شد آن روز
زمین بوسید شیرین کای خداوند
ز رامش سوی دانش کوش یک چند
ص ۶۴۸، ب ۱۰۲-۱۰۳

و هشدار می دهد که

بین - دور از تو - شاهانی که مردند
ز مال و مملکت با خود چه بردند
ص ۶۵۰، ب ۲۶

خسرو که دیگر کاملاً تحت تأثیر شخصیت تکامل یافته شیرین است، این توصیه را می پذیرد:

چو خسرو دید کان یار گرامی
ز دانش خواهسد او را نیکنامی
بزرگ امید را نزدیک خود خواند
به امید بزرگش پیش بنماد
ص ۶۵۱، ب ۳۰-۳۱

و در پیش بزرگ امید علوم مختلف را یاد می گیرد.

باید توجه داشت که نظامی می خواهد میزان نفوذ شخصیت شیرین را در خسرو به رخ بکشد تا جایی که «عشق شیرین مایه ترقی های آینده خسرو است که دختر خویشتندار مآل اندیش، با ملایمت این واقعیت را با جوان محبوب خود در میان می گذارد که رعایت تعادل شرط عقل است و آدمیزاده را منحصرأً برای عیاشی و بلهوسی نساخته اند و جهان نیز نیمی ز بهر شادکامی است و نیمی دیگرش را باید صرف کار و نام کرد»^۱.

تضادی که در ابتدای داستان میان آن دو به نظر می رسد، در پایان رنگ وحدت می گیرد و آن چنان که «در آغاز داستان در علاقه مندی شیرین به خسرو، هوس چهره ای غالب دارد»^۲. در پایان داستان جز عشق آرمانی و پاک نمی توان دید. در پایان، توطئه شیرویه باعث مرگ خسرو می شود. اما شخصیت متحول شده خسرو رضا نمی دهد که شیرین را از خواب بیدار کند.

۱. سعیدی سیرجانی: ۲۰. ۲. ثروت، منصور، یادگار گنبد دوار، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۵۳.

چهارده. نظامی با خلق صحنه‌ای تراژیک از مرگ خسرو وفاداری او را در عمل نیز به اثبات می‌رساند. شیرین که بیدار می‌شود، خسرو را غرق خون می‌بیند. شیرین که خود نماد وفاداری است، با جواب قاطع درخواست شیرویه را در ازدواج با او، رد می‌کند و با رفتن به دخمه خسرو جان خویش را فدای معشوق می‌کند و وفاداری‌اش را همچون خسرو نشان می‌دهد.

نظامی که از این نوع صحنه‌ها نهایت استفاده می‌کند، نحوه جان دادن شیرین را — که در شاهنامه با زهر مسموم شده — در اینجا با اغراقی خیال‌انگیز و تراژیک با مرگ به وسیله دشنه خلق می‌کند، چرا که جان دادن این چنینی بسی حماسی‌تر و برازنده‌تر است تا با زهر:

زهی شیرین و شیرین مردن او زهی جان دادن و جان بردن او
چنین واجب کند در عشق مردن به جانان جان چنین باید سپردن

ص ۶۹۰، ب ۳۵-۳۴

و هستی نیز در مرگ این دو عاشق داغدار می‌شود:

غباری بردمید از راه بیداد شبیخون کرد بر نسرين و شمشاد
برآمد ابری از دریای اندوه فروبارید سیلی کوه تا کوه

ص ۶۹۲، ب ۳۹-۳۸

عناصر تشکیل دهنده شخصیت شیرین

فرآیند سیر شخصیت شیرین را دیدیم. آنچه در این فرآیند برجسته می‌نماید ویژگی‌های اخلاقی خاصی است که نظامی با آمیختن پیش‌نمونه گوناگون، به صورت ارادی و همسو با ضرورت‌های شخصی و اجتماعی، شخصیتی به نام «شیرین» پدید آورده است. مواردی که از نتیجه فرآیند شخصیتی شیرین می‌توان برشمرد، فهرستوار ارائه می‌شود:

۱. شخصیت عرفانی؛
۲. عفت و شرم؛
۳. آشنایی با رموز دلبری و عاشق‌نوازی؛
۴. هنرشناسی و هنردوستی؛
۵. زودرنجی و تندخویی؛
۶. وفاداری؛

۷. آگاهی از امور مملکت‌داری و دادگری؛
۸. زیبایی فوق‌العاده ظاهری و باطنی؛
۹. خوشگذرانی و عشرت‌پرستی؛
۱۰. انتقام‌جویی (که آتش رشک و حسد در دلش زبانه می‌کشد)؛
۱۱. چیره‌دستی در سوارکاری؛
۱۲. پایبندی به مقام و موقعیت خانوادگی و شخصیت اجتماعی.^۱



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی